

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

در بحث‌های گذشته پیرامون فقه سیاسی [بحث ما] تا اینجا [رسید که]، اولاً ما اجتماعی بودن بخش عظیمی از دین را اثبات کردیم و گفتیم دین یک عنوان فردی را ندارد، غالب دستورات دین برای اجتماع است. بعد از آن تعریف برای فقه مصطلح و فقه رایج را عرض کردیم و گفتیم این تعریف باید عوض شود، و سپس فقه سیاسی و فقه السیاسه را معنا کردیم و خلاصه‌اش این شد که بخش عظیمی از همین فقه موجود ما عنوان فقه سیاسی را دارد و لو اینکه تعبیر دقیق‌ترش فقه اجتماعی است، اما طبق بیانی که ما عرض کردیم فقه اجتماعی و سیاسی یک عنوان دارد. حتی طبق این بیان فقه حکومتی هم همین معنا را دارد. بعد زیر مجموعه‌ی این فقه اجتماعی، فقه السیاسه مطرح است یعنی فقهی که احکام مربوط به خصوص سیاست را، مثل خود حکومت، انتخابات، احزاب، تشکیل قوا، اینها را مطرح می‌کند. نظیر فقه القضا، فقه النساء، عرض کردیم این نکته را باز تأکید می‌کنم اینها خودش علم نیست یعنی خود فقه سیاسی بخشی از علم فقه است، خودش یک علم مستقلی نیست.

سیاست غربی و فقه سیاسی

سیاست به معنای تدبیر است، تدبیر در همه امور. یک وقت سیاست به حسب عرف روز را می‌گویید، یک وقت سیاست به حسب لغت را می‌گویید، اینها را قبلاً خواندیم و گفتیم سیاست به حسب لغت، یعنی تدبیر «مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ...»<sup>[1]</sup> یعنی کسی که خودش را تدبیر کند، «سَاسَةَ الْعِبَاد»<sup>[2]</sup> یعنی تدبیر امور مردم، [که] ترتیب صحیحش در اختیار ائمه معصومین (علیهم‌السلام) است. سیاست را گفتیم اگر به معنای قدرت بگیریم اصلاً ما چیزی به نام فقه سیاسی نخواهیم داشت، سیاست را به معنایی که غربی‌ها بیان می‌کنند که همان قدرت باشد،<sup>[3]</sup> اما سیاست به معنای واقعی، که همان تدبیر است و این اعم از تدبیر شخصی و جمعی و اجتماعی است. [در فقه سیاسی همین معنا - یعنی تدبیر جمعی و اجتماعی - مد نظر است].

ضرورت توسعه موضوع فقه

موضوع فقه [را] تا حالا به ما یاد دادند [که] یعنی افعال مکلف، تمام کتب فقهی را ملاحظه بفرمایید، می‌گوید: موضوع فقه فعل مکلف است<sup>[4]</sup> که ظهور در مکلف خاص دارد، ظهور در اشخاص دارد، برای تو نماز واجب است، برای تو روزه واجب است، برای تو حج واجب است، ما با آن مقدمه‌ی اولایی که ذکر کردیم گفتیم باید موضوع علم فقه را عوض کرد. فقه مجموعه‌ی احکام و قوانینی است که یا مربوط به فعل اشخاص است یا مربوط به اجتماع است. آن مقدمه‌ی اولایی که گفتیم برای همین بود که موضوع علم فقه را عوض کردیم و گفتیم نظیر این مطلب [در مقدمه حاشیه وافی اثر] وحید بهبهانی<sup>[5]</sup> آمده که در تعریف علم فقه تعریف معروف را ذکر نمی‌کند. ما فقه را از اول فردی کردیم، یعنی ما برداشت غلط کردیم نه اینکه بگوییم فقه موجود ما فردی است، خیال کردیم فردی است و با همین نگاه جلو آمدیم. موضوع علم فقه هم می‌گفتیم فعل مکلف است، در حالی که الآن می‌بینیم بسیاری از موضوعات احکام فقهی فعل مکلف نیست، فعل اجتماع است، فعل جامعه است، فعل امت است، فعل

مردم است، اینها موضوع قرار گرفته [است]. ما احکام زیادی داریم به نام احکام اجتماعی، وقتی این چنین است پس باید موضوع علم فقه را توسعه بدهیم. موضوع که توسعه پیدا کرد این فقه القضا، فقه السياسة، فقه محیط زیست، فقه رسانه، اینها زیرمجموعه‌های همین موضوع علم فقه هستند اما خودش یک علم مستقلی نیست و اگر ما اینها را بخواهیم علم مستقل قرار بدهیم اصلاً یک وهنی به وجود می‌آید، جلسه قبل مثال زدیم مثلاً فقه مسجد، فقه مسجد که یک علم مستقلی نیست فقه مسجد زیر مجموعه فقه اجتماعی می‌رود منتهی با یک قیودی.

در جلسات گذشته ما اجتماعی بودن دین را تثبیت کردیم، تعریف علم فقه را عوض کردیم، موضوع علم فقه را توسعه دادیم و بعد گفتیم فقه سیاسی یعنی آنچه که مربوط به شئون اجتماعی بشر است، ببینید چقدر بیان روان می‌شود؛ می‌گوییم احکامی که در اسلام مربوط به شئون اجتماعی است، یک احکام فقهی داریم که می‌شود فقه اجتماعی، یک احکام اخلاقی داریم می‌شود اخلاق اجتماعی، البته ما اخلاق اجتماعی هم داریم. اموری که مربوط به شئون اجتماعی بشر است از آن تعبیر به فقه سیاسی می‌کنیم.

#### عدم تفکیک‌پذیری نظام سیاسی از فقه موجود

در جلسه گذشته هم عرض کردم ما چیزی ورای این فقه سیاسی به نام نظام سیاسی نداریم، نظام سیاسی همین فقه سیاسی است، یعنی همین فقه سیاسی موجود، همین که الآن در قرآن و سنت و کتب فقهی ما هست، البته ممکن است یک موضوعات اجتماعی جدید به وجود بیاید مثل انتخابات، این را باید فقیه پاسخ بدهد که اصل انتخابات چه جایگاه فقهی‌ای دارد؟ شما الآن ببینید 40 سال از انقلاب با عظمت و بی‌نظیر ما می‌گذرد که واقعاً عنایت خاص خدا بر مردم ایران بود، هنوز یک عده‌ای از متدینین می‌گویند انتخابات انتخاب است؛ اگر خواستم شرکت می‌کنم و اگر نخواستم شرکت نمی‌کنم! یک تلقی شرعی صحیح از آن ندارند. نه تنها تلقی صحیح ندارند؛ بعضی از اهل فضل هم در همین حوزه مبارکه صریحاً می‌گویند اصلاً [انتخابات] متعلق تکلیف شرعی نیست؛ ما نباید به مردم بگوییم شرکت کردن واجب است که در آن بحث‌هایی که سال گذشته قبل از انتخابات به عنوان فقه انتخابات داشتیم، با آیات و ادله، [وجوب شرعی شرکت در انتخابات را] اثبات کردیم.

نظام سیاسی همین فقه موجود ماست و با همین ضوابطی که داریم، اگر یک موضوع جدید سیاسی به وجود بیاید باز باید مثل موضوعات جدید فردی، چطور باید در آن استنباط و اجتهاد بشود، در این هم باید استنباط و اجتهاد بشود. ما نباید بگوییم که یک نظام سیاسی داریم که هنوز استنباطش نکردیم، اگر شما یک نظام سیاسی دارید که استنباط نکردید پس امام (ره) بر چه اساسی و بر اساس کدام نظام، این حکومت اسلامی را به وجود آورد؟ با همین فقه موجود این انقلاب را رهبری کرد و این حکومت اسلامی را تشکیل داد. خود امام می‌فرمود این اجتهاد کافی نیست باز هم باید مباحث جدید و موضوعات جدیدی که به وجود می‌آید مورد اجتهاد قرار بگیرد، اینها روشن است ولی اینکه ما امروز خودمان اعتراف کنیم که ورای این فقه موجود یک فقه سیاسی و یک نظام سیاسی است که ما باید بنشینیم اجتهاد کنیم، [سخن درستی نیست]. [علاوه بر این] وقتی اجتهاد کردیم تازه چه کسی گفته این [اجتهاد] درست است؟

ما می‌گوییم همین فقه سیاسی که داریم همین ادله‌ای که برای لزوم تشکیل حکومت داریم و به دلالت مطابقی روشن دلالت دارد که در عصر غیبت هم فقیه باید حکومت تشکیل بدهد، اینها را داریم و نظام سیاسی همین است.

امام (ره) یک جمله‌ای در کتاب البیع دارند (نه در سخنرانی‌ها) می‌گویند «الاسلام هو الحكومة»<sup>[6]</sup> که چند احتمال در آن وجود دارد. [این بیان را در جلسات آینده توضیح خواهیم داد].

[حاصل آنکه] ما گفتیم اگر مقصود از فقه سیاسی [این باشد که] بیاییم اول یک تهمتی را به فقه وارد کنیم و بگوییم این فقهی که

داریم همه‌اش فردی است، موضوعاتش فردی و خُرد است؛ بیاییم یک نگاه اجتماعی کنیم؛ نگاه حکومتی کنیم و با آن نگاه یک اجتهاد دومی به دست بیاوریم و اسم آن را بگذاریم نظام سیاسی؛ به نظر ما این از اول تا آخرش غلط است. [زیرا] اولاً، چه کسی می‌گوید این فقه [موجود] فردی است؟ [بلکه] بخش عظیمی از همین فقه موجود ما اجتماعی است، در عبادات و غیر عبادات، حتی در عباداتش هم نماز جمعه، نماز عیدین، جهاد و... اجتماعی است. در همین فقه موجود کجا از اول تا آخرش فردی بوده که بگوییم حالا [باید] نگاهمان را عوض کنیم؟ بخش عظیمی از فقه موجود اجتماعی است. ثانیاً حالا شما می‌خواهید نظامی را و رای [این فقه موجود به وجود آورید] با چه ضوابط دیگری؟ آیه جدیدی که نمی‌خواهد نازل شود، روایت جدیدی هم که نداریم، همین‌هاست. البته من قبلاً هم عرض کردم ممکن است ما از دل این آیات و روایات باز یک قواعد جدیدی به دست بیاوریم که مقتضای رشد اجتهاد است، ولی اینکه می‌گوییم نظام سیاسی نداریم یعنی رای فقه سیاسی موجود [نظام سیاسی نداریم]. همین فقه سیاسی موجود نظام سیاسی است، همین فقه القضایی که ما داریم نظام قضایی ماست؛ همین اخلاقی که داریم نظام اخلاقی ماست. اتفاقاً این از ویژگی‌های اسلام است که آن چهارچوب‌های نظام را ذکر کرده است.

#### معنای نظامات فقهی

اینجا یک بحثی را گاهی اوقات آقایان می‌کنند که ما هو المراد من النظام، اصلاً نظام یعنی چه؟ نظام یعنی ما یک ضوابط و قواعدی را به دست بشر بدهیم و بگوییم بر طبق این ضوابط و قواعد شما جلو برو. می‌گوییم این نظام در سیاستش موجود است، در سیاست «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>[17]</sup> و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>[18]</sup> ... قَالَ لَهُ هُوَ الْوَلِيُّ...»<sup>[19]</sup> [ای] بشر تو یک ولی داری، تو یک حاکم داری، ولی تو فقط و فقط خداست و آن کسی که مأذون از طرف خداست، رسول خدا، ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و به اطلاق ادله ولایت فقیه، می‌گوییم مجتهد جامع الشرایط [ولی بشر است]. ببینید چه ضابطه کلی پیدا می‌کنیم، از این ولایت که خارج شویم می‌شود ولایت شیطان، حد وسط هم ندارد بگوییم من هم تحت ولایت خدا هستم و هم تحت ولایت شیطان! نه، انسان یا در ولایت خدا قرار می‌گیرد یا در ولایت شیطان، تحت ولایت خدا نباشد قهراً تحت ولایت شیطان است. خدا می‌شود ولیّ ما، این از ارکان نظام سیاسی ماست.

حالا باید بیاییم این ضوابط فقه سیاسی را در بیاوریم که مثلاً در زمان حضور رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خدا فرمود: «... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>[10]</sup> دایره‌ی ولایت پیامبر در تشریع هم هست، پیامبر منصب تشریع هم داشت به [استناد] همین آیه، وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، اگر رسول من به شما دستور داد دو رکعت نماز را چهار رکعت بخوانید فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ یعنی ما آتاکم به عنوان خودش، نه ما آتاکم من قبل الله، [اگر بگوییم] ما آتاکم الرسول من قبل الله به عنوان تبلیغ است و دیگر نیازی به [آوردن] فخذوه ندارد. این فخذوه امر مولوی است، دستورات خدای تبارک و تعالی را به عنوان عقل می‌گوید باید اطاعت کرد، خدا اگر بفرماید آنچه من می‌گویم اطاعت کنید "اطيعوا الله"، این را در اصول به ما یاد دادند که از اولیات اصول است که این امرش امر ارشادی است. اما ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، این فَخُذُوهُ، امرش مسلّم مولوی است، «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» یعنی خدا می‌فرماید من تبعیت از رسول را بر شما واجب می‌دانم. مثلاً در حج آمدند به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) عرض کردند که در روز منا ما حواس‌مان نبوده قبل از اینکه جمرات را انجام بدهیم رفتیم قربانی انجام دادیم، فرمود لا حرج، این لا حرج غیر از آن قاعده لا حرج است یعنی اشکالی ندارد، قبل از اینکه قربانی انجام بدهیم رفتیم طواف کردیم، فرمود لا حرج.<sup>[11]</sup> این موارد را پیامبر نفرمود صبر کنید جبرئیل نازل شود ببینم دستور چیست. موارد زیادی بوده، گاهی می‌گوییم تشریع پیامبر فقط به ما یاد دادند که نمازهای چهار رکعتی دو رکعت اول فرض الله است و دو رکعت بعد فرض النبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، لذا فرض النبی است در باب سفر کنار می‌رود! ولی موارد زیادی بوده، نه یکی دو مورد. بعد می‌آییم در بین ائمه معصومین (علیهم‌السلام) که اعتماد شخصی بنده این است که ائمه (علیهم‌السلام) منصب تشریع داشتند، حالا آن روایت معتبری که در کافی وجود دارد «فَمَا فَوْضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَدْ فَوْضَهُ إِلَيْنَا»<sup>[12]</sup> که یک کبرای کلی است، تفویضی که در باب تشریع خدا به پیامبر کرده به ائمه (علیهم‌السلام) هم فرموده، چرا؟ برای اینکه اینها -یعنی ائمه علیهم‌السلام- هم لا ينطقون عن الهوى، هستند. [خداوند] آن قدرت و آن نیرویی که به وسیله آن قابلیت جعل احکام را پیامبر داشته را در اختیار

ائمه معصومین(علیهم السلام) قرار داده است. لذا ائمه ما هم منصب تشریع دارند.

#### معنای نظام سیاسی

ما وقتی می‌گوییم نظام سیاسی یعنی بشر باید تحت ولایت خدا قرار بگیرد، باید آنچه را که خدا فرموده عمل کند، خودش حق ندارد بپاید یک قانونی را بگوید من امروز بر خودم نماز را واجب می‌کنم و فردا واجب نمی‌کنم! تو حق نداری این کار را بکنی. این شبهاتی که امروز راجع به مسائل زنان وجود دارد گاهی اوقات انسان وقتی ریشه‌یابی می‌کند این است که در خود مبانی کلامی ضعیف دارند، ما خدا را به عنوان ولی قبول داریم یا نه؟ اگر او به عنوان ولی است فقط او می‌تواند برای ما تشریع کند؛ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ»<sup>[13]</sup> قرآن وقتی احکامی را بیان می‌کند مکرر در قرآن آمده آنچه که ما ذکر کردیم حدود خداست، خدا می‌فرماید زن نصف مرد ارث می‌برد، خدا می‌فرماید شهادت دو زن به منزله‌ی یک مرد است، خدا می‌فرماید پدر این قدر ارث می‌برد، مادر این قدر ارث می‌برد، زن این قدر ارث ببرد، یا احکام محرماتی که بیان می‌کند بعد می‌فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>[14]</sup> خدا چهارچوب نظام را به دست ما داده و روشن است.

#### نمونه‌هایی از ارکان نظام سیاسی

[علاوه بر ولایت] یکی [دیگر] از ارکان نظام سیاسی اسلام، جهاد است؛ انواع جهاد، شرایط جهاد، حالا باید در زمان غیبت با اذن معصوم علیه السلام جهاد ابتدایی باشد یا نباشد، اهداف جهاد، همه را خدا بیان فرموده است. امر به معروف و نهی از منکر یک قانون اجتماعی اسلامی است، حتی یک کسی که در منزلش منکری انجام می‌دهد و کسی اطلاع بر او پیدا می‌کند حق ندارد نهی از منکر کند، اگر دیدی که منکر را انجام می‌دهد در جامعه، این را باید نهی کنی، ولی کسی در خفای خودش یک معصیتی را انجام می‌دهد شما هم از راهی علم پیدا کردید امر به معروف و نهی از منکر یکی از ارکان نظام سیاسی و اجتماعی اسلام است. این مطلبی که در هفته گذشته عرض کردم راجع به همین آیه‌ی «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»<sup>[15]</sup> (که در فقه پزشکی بحثش را آوردیم) در نظام اقتصادی و در نظام سیاسی [هم جاری است] خدای تبارک و تعالی می‌گوید همه‌ی مسلمین و مؤمنین بمنزله‌ی نفس واحد هستند. می‌گوید: اگر مومنی مؤمن دیگری را کشت «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»<sup>[16]</sup> حالا یا بگوییم در این جهت قتل همه به منزله‌ی نفس واحد هستند یا مؤمنین، یکی از این دو تا. این جزء ارکان نظام سیاسی است.

حالا این ارکان را شارع در اختیار ما قرار داده ولی ما باید در هر زمانی به اقتضاءات خاص همان زمان [عمل نماییم]. در بُعد نظامی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»<sup>[17]</sup> این از ارکان نظام سیاسی است که مسلمین باید مجهز باشند، حالا مرحوم والد ما (ره) فتوایش بر این بود که ما هم می‌توانیم بمب اتم را درست کنیم خیلی محکم هم نظرشان این بود، رهبری معظم (دام ظلّه) فتوا دادند که تولیدش جایز نیست، خود ما هم رساله‌ای نوشتیم همین [دیدگاه رهبری] را داشتیم، وقتی کفر با بمب اتم مسلمین را تهدید می‌کند بر ما هم هست که باید چنین وسیله‌ای را داشته باشیم. ولی الآن فتوای معیار در نظام اسلامی فتوای رهبری معظم انقلاب است.

قوانینی که راجع به جهاد داریم که به آن هم اشاره کردم، ما این ارکان را داریم، این ضوابط را داریم، اگر مقصود از نظام یعنی یک مجموعه‌ای که در هر زمانی، در هر مکانی، بشود عرضه کرد؛ این کلیات را ما داریم که در هر زمان و مکان [می‌شود عرضه کرد]. ما زمانی پیدا نمی‌کنیم بگوییم حالا مصلحت این است که از تحت ولایت خدا خارج شویم و برویم تحت ولایت شیطان!

یک سری امور هست که حتی لا حرج هم در آن جریان پیدا نمی‌کند، بگوییم چون الآن تحت ولایت خدا بودن یا پیامبر بودن یا امام معصوم بودن، یا ولی فقیه بودن، این حالا برای ما حرجی شده، پس برویم تحت ولایت شیطان؛ به هیچ وجه قاعده لا حرج چنین مواردی را نمی‌گیرد. اینها از اصول و ارکانی است که در هیچ زمانی قابل تغییر نیست؛ «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>[18]</sup> [را] نمی‌توانیم بگوییم این محکوم لا حرج است، اگر یک زمانی برای مؤمنین حرجی بود حالا مانعی ندارد. به هیچ وجه [ولایت کفار بر مؤمنین جایز نیست].

سؤال. برخی آیات بیانگر آن است که در شرایط خاص حتی پذیرش کفر هم اشکالی ندارد. مثل: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»<sup>[19]</sup>.

جواب. این را نمی‌شود با بعضی از موارد که بگوییم بر طبق آیات قرآن ادله‌ی تقیه، ادله اضطرار، یک عده‌ای اکراه می‌شدند بر نفی توحید، اکراه می‌شدند بر عدم الایمان، بگوییم حالا جایز است. [اظهار کفر] در همین حد لسانی است؛ «مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ».

**سؤال.** آیا صلح حدیبیه و صلح امام مجتبی علیه السلام، از موارد پذیرش ولایت کفار نیست؟

**جواب.** صلح حدیبیه دو طرف است، معنای صلح این نیست که ما از تحت ولایت [خداوند] خارج و تحت ولایت آنها - یعنی کفار - وارد شویم. اتفاقاً در صلح امام حسن [خطاب به معاویه] این بود که تو حق نداری بعد از خودت کسی را معین کنی! [بنابراین صلح امام مجتبی علیه السلام یک نوع ترک مخاصمه بود تا زمان مرگ معاویه، و به معنای پذیرش ولایت معاویه نبوده است]<sup>[20]</sup>.

از شما به عنوان طلبه‌ای که سالهاست درس خارج فقه می‌خوانید، می‌پرسیم آیا قاعده‌ی لا حرج بر این آیه‌ی «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>[21]</sup> هم حکومت دارد؟ بگوییم اگر یک وقتی حرجی شد [جایز باشد] شما بروید زیر سلطه؛ [انسان مسلمان و مؤمن به هیچ وجهی در هیچ شرایطی نمی‌تواند از تحت ولایت خدا خارج شود].

این قاعده لا حرج - این را ان شاء الله کم‌کم یک مقداری باز خواهیم کرد - نسبت به احکام فردیه به خوبی جریان دارد و لذا می‌روند آنجا حرج شخصی را هم مطرح می‌کنند. گرفتن وضو برای من حرجی است، گرفتن روزه برایم حرجی است، رفتن حج ولو حج هم از یک جهت اجتماعی حرجی است، لا حرج این را برمی‌دارد! اما لا حرج نمی‌تواند بیاید «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>[22]</sup> را بردارد. این معنایش نفی الایمان یا مستلزم نفی الایمان است. مثل اینکه شما در باب تقیه می‌گویید تقیه تا مادامی است که به دم نرسد؛ «فَإِذَا بَلَغَ الدِّمَ فَلَا تَقِيَّةَ»<sup>[23]</sup> آنجا چه می‌فرمایید؟ حرج هم همین است. ما بگوییم اگر ترویج از اسلام حرجی شد؛ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»<sup>[24]</sup>، فلم يقبل منه را کنار بگذاریم این حرجی است، نمی‌شود اینها را ملتزم شد، حرج نسبت به یک سری از احکام، نسبت به یک سری از قوانین [قدرت جریان ندارد]، این [لا حرج] توانایی مقابله با [نفی سبیل] را ندارد. شما چطور در باب عام و خاص می‌گویید خاص مخصوص عام است اذا كان اظهر من العام، حالا اختلاف مبنايي وجود دارد بعضی می‌گویند خاص من حيث إنه خاصٌ مقدّمٌ على العام، برخی می‌گویند من حيث إنه اظهر، اینهایی که می‌گویند من حيث إنه اظهر یعنی اگر یک جایی عام ظهورش قوی‌تر بود مقدم است،<sup>[25]</sup> لا حرج حکومت دارد ولی مقدار حکومت بستگی به مقدار توانایی او دارد، مثلاً عده‌ای از فقها که می‌گویند لا حرج در محرمات جریان ندارد؛ می‌گویند لا حرج قدرت اینکه قبح محرم را از بین ببرد را ندارد، در واجبات مصلحت است، حالا "لا حرج" می‌گوید این مصلحت را به دست نیاوردی هم نیاوردی، ولی در محرمات چطور؟ خود ما معتقدیم لا حرج در محرمات هم می‌آید، ولی مشهور فقها می‌گویند در محرمات جریان ندارد.

حرمت ولایت کافر بر مؤمن از محرمات شدید است، در آن تعبیر قرآنی دارد؛ «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»<sup>[26]</sup> قرآن می‌فرماید اگر کسی اینها را ولی خودش قرار بدهد فایده منجم یعنی اگر کسی تحت ولایت آنها رفت از ایمان خارج است و دیگر مسلمان نیست، بعد بگوییم لا حرج می‌گوید عیبی ندارد یک مدتی شما بیايید تحت ولایت آنها قرار بگیرید؛

ما بخواهیم با لا حرج اصل این حکم را برداریم و بگوییم «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ» [یا آیه نفی سبیل]، می‌گوید اگر بر یک کشوری و بر یک مردمی عدم تولى کفر حرجی شد؛ چه اشکالی دارد زیر بار کفر بروند همه امورشان را آنها دست بگیرند [و در نتیجه ولایت کفر را بپذیرند].

در زمان ما بحث در ارتباط [با کشورهای خارجی] نیست، ارتباط را همه‌ی عقلا و همه مسئولین قبول دارند، مگر کسی منکر ارتباط است؟! اما بحث این است که دنیای کفر می‌خواهد چیزی به نام اسلام نباشد، می‌خواهد چیزی به نام نظام اسلامی نباشد، چیزی به نام حکومت اسلامی نباشد و هدفشان این است. [می‌خواهند] مردم ما در این زمان مثل زمان طاغوت، تحت ولایت کفر بروند؛ آنها دنبال این هستند. مسلم هیچ فقهی و هیچ دلسوزی چنین چیزی را قبول نمی‌کند و لو یک لحظه، بگوییم چون شرایط ما خیلی شرایط حادی است، شرایط خیلی اقتصادی و وخیمی است که بسیار هم وخیم است، در این کسی تردید ندارد، این بی‌کاری‌ها، این آفات فراوان و آسیب‌های اجتماعی که زیاد هست. اما [آیا] راه حل اینست که بگوییم هر چه شما بگویید ما هم می‌گوییم چشم؟ [البته] آنها همین را می‌خواهند. یعنی بگویند شما این را داشته باش و این را نداشته باش، حق سلاح هسته‌ای ندارى، حق معامله داری یا ندارى؛ اینها غیر از این نمی‌خواهند. [می‌خواهند] بگویند شما چه بخر و چه نخر؛ کجا معامله کن یا نکن، موشک داشته باش یا نداشته باش. [پذیرش] ولایت [کفر] همین است و آنها هم همین را می‌خواهند.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. عبد الواحد بن محمد، تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص331.

[2]. محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج2، ص610.

[3]. سابقا اشاره شد که در ترجمه واژه politics در زبان لاتین، واژه سیاست را قرار می‌دهند. از آنجا واژه politics به معنای قدرت آمده است، سیاست نیز به معنای قدرت ترجمه می‌شود. به هر حال مهمترین تعریف در میان متفکران سیاسی غرب از واژه‌ی politics این است که آن را مبارزه برای قدرت و نفوذ اعمال آن در جامعه می‌دانند. (رجوع شود به؛ عبد الرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، 1381ش، چ سیزدهم، ص30). این نوع معنا، حاکی از خاستگاه غربی و سکولاریستی واژه سیاست می‌باشد.

[4]. به عنوان نمونه رجوع شود به؛ حسن بن زین الدین عاملی، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم: مؤسسة الفقه للطباعة و النشر، 1418ق، ج1، ص94. و محمد بن علی ابن ابی جمهور، الأقطاب الفقهية على مذهب الإمامية، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قدس سره، 1410ق، ص34. و مقداد بن عبد الله سیوری، حلی، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره)، 1404ق، ج1، ص5.

[5]. در مقدمه حاشیه وافی ص5، پیرامون تعریف فقه چنین آمده است؛ «مجموعة معینة من القوانين التي تنظم الاعمال الفردية و الاحوال الشخصية و الروابط الاجتماعية للفرد مع ربه و مع عباده و مجتمعه».

[6]. روح الله موسوی خمینی (امام ره)، کتاب البیع، ج2، ص633.

[7]. نساء/ 141.

[8]. مائده/ 55.

[9]. شوری/ 9.

[10]. حشر/ 7.

[11]. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج 5، ص 240؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ... ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَتَاهُ النَّاسُ - يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أُرْمِيَ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أُحْلِقَ فَلَمْ يَتْرَكُوا شَيْئًا آخَرُهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُقَدِّمُوهُ وَ لَا شَيْئًا قَدِّمُوهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَالَ لَا حَرَجَ».

[12]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 1، ص 266.

[13]. بقره/ 229.

[14]. بقره/ 229.

[15]. نساء/ 29

[16]. مائده/ 32

[17]. انفال/ 60.

[18]. نساء/ 141.

[19]. نحل/ 106.

[20]. در جریان صلح امام مجتبی (علیه السلام)، معاویه موظف بود بر اساس دین اسلام و سنت نبوی امور اجرایی را مسلمین را عهده‌دار شود. و بنابراین او ولایتی بر مسلمین از ناحیه خودش نداشته و صرفاً نقش مجری را داشت. هر چند بلافاصله بعد از پیمان صلح‌نامه آن را نقض نمود و بنابراین اساساً صلاحیت به دست آمده توسط پیمان صلح‌نامه نیز شامل او نمی‌شود. نکته دیگری که در صلح‌نامه مطرح است این است که در مفاد آن این بنده آمده بود که معاویه نباید متعرض شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) شود. این بند حاکی از آن است که اساساً از منظر شیعه، معاویه ولی‌امر جامعه نیست و صرفاً از باب اینکه مردم امام زمان خویش را یاری نکردند و بسط ید برای امام حسن وجود ندارد، از جنگ با او منصرف شده‌اند. چنانکه عدم جهاد نبی مکرم اسلام با کفار قبل از هجرت، به معنای پذیرش ولایت کفار نیست. برای اطلاع از مفاد صلح‌نامه رجوع شود به؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمة علیهم السلام، تبریز: بنی هاشم، 1381 ق، ج 1، ص 571.

[21]. نساء/ 141.

[22]. نساء/ 141.

[23]. احمد بن محمد برقی، المحاسن، قم: دارالکتب، 1371 ق، ج 1، ص 259.

[24]. آل عمران/ 85.

[25]. دیدگاه شیخ اعظم انصاری ره در فرائد الاصول، قم: جامعه مدرسین، 1416 ق، ج 2، ص 751 و صاحب کفایه ره در کفایه الاصول، قم، آل البيت علیهم السلام، 1409 ق، ص 106.

[26]. مائده/ 51.